



پیغام عشق

قسمت سیصد و هفتاد و سوم





خانم سمیه



خلاصه شرح ابیات مثنوی و دیوان شمس، موضوع برنامه ۸۷۲ گنج حضور، بخش دوم

زان که یک نُوشْت دهد با نیش‌ها
که بکارد در تو نُوشش ریش‌ها

-مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۲۲۴

زیرا اگر به تو یک شیرینی یا شربت‌ی از همانیدگی‌ها بدهد، بدان که همراه با آن نیشی است و حتماً به درد خواهی افتاد و بر اثر شیرینی چیزهای این جهانی، دمل‌ها و زخم‌های زیادی در وجود تو پدید می‌آورد که منشأ دردهای بسیارست.

زر اگر پنجاه، اگر شصت دهد
ماهی، او گوشت در شست دهد

-مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۲۲۵

اگر غول فریب کار دنیا، من ذهنی، مثلاً پنجاه و یا شصت سگه که به نظر طلاست به تو بدهد، یعنی تو را از لذات همانیدگی‌ها برخوردار گرداند، ای انسانی که مثل ماهی ساده لوح هستی، بدان که آن سگه‌ها مانند پاره گوشتی است که ماهیگیر بر سر قلاب ماهیگیری خود قرار داده تا تو را در فضای ذهن صید کند.

گر دهد، خود کی دهد آن پُر حیل؟
جوزِ پوسیدست گفتارِ دغل

-مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۲۲۶

آن نیرنگ‌باز، من‌ذهنی، اگر بخواهد به تو یک آرزویی را که با آن همانیده هستی و فکر می‌کنی در آن شیرینی‌ست بدهد، کی خواهد داد؟ یعنی نمی‌دهد؛ زیرا گفتار من‌ذهنی فریب‌کار و حقه‌باز که از همانیدگی‌ها توصیفات خوب می‌کند تا تو را به دام اندازد، مانند گردوهای پوک و پوسیده است.

ژَغْرَغَ آن، عقل و مغزت را بَرَد
صدهزاران عقل را یک نشمرد

-مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۲۲۷
-ژَغْرَغَ: صدایی که از برخورد دندان‌ها بر اثر سرما و یا خشم شنیده می‌شود؛ نیز صدایی که از به هم خوردن گردو و یا بادام پوسیده شنیده می‌شود.

سروصدای آن گردوها، همانیدگی‌ها، عقل و هوش را می‌برد. آن حيله‌گر، من‌ذهنی، صدها هزار عقل و هوش را هیچ می‌انگارد؛ یعنی اگر صدهزار عقل داشته باشی بدون فضاگشایی یکی از آنها هم کار نکرده، همه را فاسد می‌کند.

یارِ تو خُورجینِ توست و کیسه‌ات
گر تو رامینی، مجو جز ویسه‌ات

-مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۲۲۸

یار و معشوقِ تو، انباشتگی هشیاری خالصِ حضور در مرکز است.

اگر رامینی، یعنی اگر واقعاً عاشقی تنها جویای ویس باش و بس؛ یعنی به‌عنوان هشیاری به‌جای جست‌وجوی همانیدگی‌ها، فقط هشیاری حضور را با فضاگشایی جست‌وجو کن.

ویسه و معشوق تو هم ذات توست
وین برونی‌ها همه آفات توست

-مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۲۲۹

بدان که ویس و معشوق حقیقی تو در ذات توست. ذات تو به‌عنوان امتداد خدا باید روی خودش قائم باشد و هرچه از ذات تو بیرون است یعنی چیزهایی که ذهنت نشان می‌دهد آفت و زیان است و اجازه نمی‌دهد به ذات اصلی‌ات یعنی خداوند زنده شوی.

حَزم آن باشد که چون دعوت کنند
تو نگویی: مست و خواهانِ من اند

-مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۲۳۰

حزم، زیرکی و دوراندیشی این است که وقتی همانیدگی‌های فریب‌کار، تو را به بزم و ضیافت خود، به زندگی خواستن از چیزهای این جهانی، دعوت کنند، فوراً نگویی که حتماً همانیدگی‌ها عاشقانه دوستم دارند، شیفته و خواستار من شده‌اند و می‌خواهند به من زندگی بدهند!

دعوت ایشان، صفیر مرغ دان
که کند صیاد در مکن نهران

مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۲۳۱

این را بدان که دعوت فریب کاران، چیزهای این جهانی و همانیدگی‌ها که می‌گویند من را در مرکزت قرار بده و بر حسب من ببین، همانند آواز پرندگان است که شکارچی در کمین‌گاه از خود درمی‌آورد.

مرغ مُرده پیش بنهاده که این
می کند این بانگ و آواز و حنین

-مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۲۳۲

شکارچی برای به دام انداختن پرندگان دیگر، پرنده‌ای مُرده را به آنها نشان می دهد و چنین وانمود می کند که
این آوازه‌ها همه از جانب آن پرنده مُرده است.

ما یک همانیدگی را می بینیم، متوجه می شویم آوازی که دوست داریم را می خواند، به سمتش کشیده و جذب آن
می شویم، بنابراین در تله ذهن می افتیم.

مرغ، پندارد که جنس اوست او
جمع آید، بردردشان پوست، او

-مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۲۳۳

پرندهگان هوا، منهای ذهنی، خیال می کنند که آن پرنده یعنی یک همانیدگی هم جنس آنهاست. پس اطراف آن
پرنده جمع می شوند و شکارچی پوستشان را می کند، یعنی در جهنم ذهن گرفتار می شوند.

جُز مگر مرغی که حَزَمَش داد حق
تا نگرَدَد گِیجِ آن دانه و مَلَق

-مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۲۳۴
-مَلَق: چاپلوسی، تملَق

همهٔ پرندگان ساده‌لوح، من‌های ذهنی، اسیر صیاد می‌شوند و در دام همانیدگی‌ها می‌افتند، مگر آن پرنده یعنی انسانی که فضاگشایی کرده، خداوند به او زیرکی و دوراندیشی عطا فرموده است. او فریب دانه و محبت چاپلوسانهٔ صیاد، من‌ذهنی و همانیدگی‌ها را نمی‌خورد، آنها را در مرکزش نمی‌گذارد و برحسب آنها نمی‌بیند؛ بنابراین در فکرها و دردها گم نمی‌شود.

صدهزاران معجزات انبیا
کآن نگنجد در ضمیر و عقل ما

-مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۱۵۴۰

خلاصه، پیامبران معجزات فراوانی داشته‌اند که در دل و عقل من ذهنی ما نمی‌گنجد.

نیست از اسباب، تصریف خداست
نیست‌ها را قابلیت از کجاست؟

-مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۱۵۴۱

این معجزاتی که ذکر کردیم، مقید به علل و اسباب ذهنی نیست، بلکه از قدرت تصرف، سلطه، اداره و دخالت خداوند پدید آمده است. من‌های ذهنی از کجا استعداد و قابلیت چنین کارهایی را دارند؟ یعنی ندارند.

قابلی گر شرط فعل حق بُدی
هیچ معدومی به هستی نامدی

-مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۱۵۴۲

اگر داشتن قابلیت و استعداد، شرط کارهای خداوند بود، هیچ معدومی پدید نمی‌آمد. ما نباید در من‌ذهنی خود را
ارزیابی کنیم که آیا لایق لطف خداوند هستیم یا نه، این تصور غلط است.

اگر قابلیت داشتن، شرط انجام دادن کار و لطف خداوند بود، هیچ انسانی از عدم پدید نمی‌آمد.

سنتی بنهاد و اسباب و طُرُق
طالبان را زیر این آزرَق تَتَّق

-مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۱۵۴۳

-آزرَق: کبود و آبی.

-تَتَّق: چادر و پرده.

-آزرَق تَتَّق: تعبیری است از آسمان آبی

خداوند در زیر این آسمان کبود، برای طالبان، سنتی نهاده است و قوانین علت و معلول و راه و روش‌ها و سبب‌هایی برای کار کردن قرار داده است.

بیشتر، احوال بر سنت رود
گاه قدرت، خارقِ سنت شود

-مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۱۵۴۴

بیشتر مواقع، زندگی بر حسب سنت و روش‌های علت و معلول کار می‌کند، اما گاهی قدرت خداوند سبب‌ها را می‌درد، قوانین علت و معلول از کار می‌افتد و ما آن نتیجه‌ای که می‌خواهیم را نمی‌گیریم؛ در این حالت ما باید در تسلیم کامل باشیم.

سنت و عادت نهاده با مزه
باز، کرده خرقِ عادت معجزه

-مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۱۵۴۵

خداوند سنت‌ها، روش‌ها و عادت‌ها را دل‌نشین ساخته است، تا ما فکر و عمل کنیم، اما معجزه، یعنی فضاگشایی در اطراف اتفاق این لحظه به‌جای مقاومت و ستیزه، برخلاف عادت معمول پدید آمده است که این خرق و از هم دریدن عادت و سبب است. خداوند نیز برای زنده کردن انسان‌ها از خرق عادت استفاده می‌کند.

بی سبب گر عز به ما موصول نیست
قدرت از عزل سبب معزول نیست

-مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۱۵۴۶

اگرچه بدون علت، بزرگی و توفیق به ما نمی‌رسد، اما قدرت خدا می‌تواند علتی را که سبب بزرگی ما می‌شود عزل کند. هیچ‌کس نمی‌تواند قدرت خدا را در اداره امور زندگی ما معزول کند؛ قدرت خداوند از کنار گذاشتن علت‌ها ناتوان نیست.

ای گرفتار سبب بیرون میر
لیک عزل آن مسبب ظن مبر

-مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۱۵۴۷

ای کسی که در ذهنت گرفتار اسباب و علت و معلول هستی، گاهی ممکن است این قوانین کار نکند، اما مسبب الاسباب، خدا، را معزول نکن؛ چرا که اوست که اسباب را به وجود آورده، گاهی آن‌ها را از کار می‌اندازد، پس کارها را تا آنجا که مقدور است با فضاگشایی به او بسپار؛ چرا که اداره امور همه چیز به دست اوست.

هرچه خواهد آن مُسبب آورد
قدرتِ مطلق سببها بر درد

- مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۱۵۴۸ -

آن مسبب، خداوند، هر کاری بخواهد انجام می‌دهد؛ زیرا قدرت مطلق سبب‌های ذهنی ما را می‌درد و از کار می‌اندازد.

لیکْ اَغلب بر سبب راند نفاذ
تا بداند طالبی جستن مراد

- مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۱۵۴۹ -
* نفاذ: به سر آمدن و تمام شدن

اما غالباً خدا کارها را در مسیرهای پیش‌بینی شده علت و معلولی به نتیجه می‌رساند؛ تا یک طالب بتواند مرادش را جست‌وجو کند و هر جوینده‌ای بداند راه رسیدن به مقصودش چیست.

چون سبب نبود، چه ره جوید مرید؟
پس سبب در راه می باید بدید

-مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۱۵۵۰

اگر سبب در کار نباشد، مرید تازه کار که با ذهن کار می کند برای رسیدن به مطلوب خود چه راهی را جست و جو کند؟ پس سبب باید در راه، ظاهر و آشکار باشد که او بتواند تا یک جایی با قانون علت و معلول پیش رود.

این سببها بر نظرها پردههاست
که نه هر دیدار، صنعش را سزااست

-مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۱۵۵۱

سببهای ذهنی به منزله پردههایی بر روی چشمان هشیاری نظر قرار گرفته اند. دید من ذهنی، شایسته دیدن آفریدگاری خداوند نیست. اگر قرار باشد آفرینندگی خدا در مرکز شما باشد باید عقل من ذهنی و سبب سازی آن از بین رفته باشد.

دیده‌پی باید، سبب سوراخ‌گن
تا حجب را برگند از بیخ و بن

-مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۱۵۵۲

- حُجْب: حجاب‌ها؛ پرده‌ها
- از بیخ و بن: یک‌باره؛ از اساس

هر انسانی باید با فضاگشایی‌های پی‌درپی، به چشم عدم‌بین، چشمی که علت‌های ذهنی را سوراخ می‌کند، دست یابد تا پرده‌های همانیدگی را از ریشه برگند و با نور خدا ببیند.

تا مسبب بیند اندر لامکان
هرزه داند جهد و اگساب و دکان

-مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۱۵۵۳

تا مسبب یعنی خداوند را در فضای یکتایی ببیند و کوشش کردن با من ذهنی، زیاد کردن همانیدگی‌ها، باز کردن دکان برای ارائه مقام، دانش، پول و زیبایی من ذهنی را کاری بیهوده بداند.

از مسبب می‌رسد هر خیر و شر
نیست اسباب و وسایط ای پدر

-مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۱۵۵۴

ای انسان، هر خیر و شری، از طرف مسبب یعنی خداوند می‌رسد. اسباب و واسطه‌های ذهنی جز خیالی تشکیل شده در شاهراه زندگی نیست...

جز خیالی مُنَعَد بر شاه‌راه
تا بماند دورِ غفلت چندگاه

-مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۱۵۵۵

این اسباب و واسطه‌ها، من‌ذهنی، چیزی جز خیالی تشکیل شده در شاه‌راه زندگی نیست تا دوران غفلت انسان در من‌ذهنی مدتی طول کشیده و ادامه پیدا کند. ما فقط باید در تسلیم و فضاگشایی کامل باشیم.

تو ز طفلی چون سببها دیده‌ای
در سبب، از جهل برچسبیده‌ای

-مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۳۱۵۳
-چسبیده‌ای: چسبیده‌ای.

تو از دوران طفولیت، به علت خامی و ماندن در ذهن، علل و اسباب ظاهری و ذهنی را دیده‌ای؛ از این رو به واسطه نادانی، فقط به آن سببها چسبیده‌ای و فکر می‌کنی که زنده شدن به خدا و رفتن از من ذهنی به فضای یکتایی نیز سبب ذهنی دارد و ذهنت می‌تواند این سبب را به تو نشان بدهد. به عنوان مثال، فکر می‌کنی که اگر کارهای عام‌المنفعه کرده، مثلاً یک مدرسه بسازی این سبب می‌شود تا تو به خدا زنده شوی.

با سبب‌ها از مُسبب غافلی
سوی این روپوش‌ها زان مایلی

-مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۳۱۵۴

به سبب‌های ذهنی توجه کردی و از مسبب اصلی یعنی خدا که هر لحظه تو را می‌بیند، غافل هستی؛ برای همین به روپوش‌ها که وضعیت‌های این لحظه هستند و روی زندگی را می‌پوشانند تمایل داری.

چون سبب‌ها رفت، بر سر می‌زنی
رَبنا و رَبناها می‌کنی

-مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۳۱۵۵

همین که سبب‌ها و اسباب ظاهری و ذهنی که اگر چنان کنم، چنین می‌شود و این که زندگی در وضعیت‌های بیرونی و آینده است، از میان رفتند بر سرت می‌کوبی، ناراحت می‌شوی، ناله و شکایت می‌کنی و خدا خدا می‌گویی.

رَبِّ مِی گوید: برو سوی سبب
چون ز صنعم یاد کردی؟ ای عجب!

-مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۳۱۵۶

-صُنْع: آفرینش؛ آفریدن؛ عمل؛ کار؛
نیکی کردن؛ احسان کردن

خداوند به تو می گوید: برو به سوی همان علل و اسباب ظاهری که از آن ها زندگی و خوش بختی می خواستی؛
شگفتا که تا به حال آن سببها را می دیدی ولی اکنون از قدرت و آفرینش من یاد کردی و به من روی آوردی!

گفت: زین پس من تو را بینم همه
ننگرم سوی سبب و آن دمدمه

-مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۳۱۵۷
-دمدمه: شهرت، آوازه؛ مکر و فریب.

آن بنده گفت: من دیگر، از این به بعد فضا را باز کرده و فقط تو را می بینم و دیگر به سوی فریب، دمدمه‌ها، سبب‌سازی‌ها و حرف‌های من‌ذهنی نمی‌روم و به آن‌ها گوش نخواهم داد.

گویدش: رُدُوا لِعَادُوا، کارِ توست
ای تو اندر توبه و میثاق، سست

—مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۳۱۵۸
—رُدُوا لِعَادُوا: اگر آنان به این جهان برگردانده شوند، دوبار به آنچه که از آن نهی شده‌اند، باز گردند.

خداوند به او می‌گوید: اگر به تو کمک کرده و مرکزت را عدم کنم، به محض این که دوباره به ذهن برگردی، باز مجذوب همان اسباب و علل ظاهری می‌شوی و مرا از یاد می‌بری؛ ای بنده توبه‌شکن و سست‌عهد، کار تو همین است چرا که تو در توبه، یعنی برگشت و تعهد به مرکز عدم، عذرخواهی کردن، فضاگشایی و صفر کردن عقل من‌ذهنی، بسیار سست هستی.

قرآن کریم، سوره انعام - (۶) -، آیه ۲۸

« بَلْ بَدَا لَهُمْ مَا كَانُوا يُخْفُونَ مِنْ قَبْلُ وَلَوْ رُدُّوا لَعَادُوا لِمَا نُهُوا عَنْهُ وَإِنَّهُمْ لَكَاذِبُونَ »

بلکه آنچه را که زین پیش پوشیده می داشتند [یعنی همانیدگی هایی که هنوز در مرکزشان است و از آنها آزاد نشده اند] بر آنان آشکار شود، و اگر آنان بدین جهان [ذهن] باز آورده شوند، دوباره بدانچه از آن نهی شده اند باز گردند. [دوباره با همانیده شدن به من ذهنی برمی گردند] و البته ایشان اند دروغ زنان. «[من های ذهنی دروغگو هستند]

لیک من آن ننگرم، رحمت کنم
رحمتم پرست، بر رحمت تنم

-مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۳۱۵۹

خداوند می گوید: من آن کارهای تو را که مرتب به ذهن رفته و مرا فراموش می کنی در نظر نمی گیرم و دائماً به تو لطف کرده و تو را می پذیرم؛ زیرا رحمت من وسیع، بیکران و بی نهایت است و از روی رحمتم عمل می کنم. خداوند هر لحظه در حال کمک کردن به ماست ولی ما غافل بوده و به جای استفاده از خرد و آرامش زندگی با مقاومت به اتفاق این لحظه از عقل من ذهنی و سیستم سبب سازی خود استفاده می کنیم.

قرآن کریم، سوره اعراف، بخشی از آیه ۱۵۶

- « وَ رَحْمَتِي وَسِعَتْ كُلَّ شَيْءٍ ... »

« و رحمت من (حق تعالی) همه اشیاء را فرا گرفته است ... »

ننگرم عهد بدت، بدهم عطا
از گرم، این دم چو می خوانی مرا

-مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۳۱۶۰

خداوند می گوید: من به عهدهای بد تو که تسلیم نشده و اتفاق این لحظه را نمی پذیری، نگاه نمی کنم. اگر در این لحظه با فضاگشایی مرا بخوانی از روی بخشش و گرم بیکرانم به تو کمک می کنم.

نعرهٔ لِاضْيِرِ بر گردون رسید
هین پیر که جان ز جان کندن رهید

-مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۳۳۳۹
-ضیر: ضرر؛ ضرر رساندن

ما با فضاگشایی و تسلیم در مقابل تهدیدهای فرعون یعنی من ذهنی که ما را از رها کردن همانیدگی‌ها، سبب‌ها و قوانین ذهنی می‌ترساند، همچون ساحران که به موسی ایمان آوردند، بانگی بلند برمی‌آوریم که دست و پای من ذهنی، همانیدگی‌ها و آن ابزارهایی که در ذهن، به خاطر آن‌ها تأیید و توجه مردم را می‌گرفتیم از هشیاری ما قطع کن؛ زیرا ضرری به ما نمی‌رسد بلکه هشیاری ما از جان کندن در ذهن رها می‌شود.

ما بدانستیم ما این تن نه ایم
از ورای تن، به یزدان می‌زی ایم

-مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۳۳۴۰

ما فهمیده‌ایم که این من‌ذهنی و عقلش نیستیم، از ورای این من‌ذهنی ما به خدا زنده می‌شویم یعنی فضا را باز کرده و مرکزمان را عدم می‌کنیم و با او یکی می‌شویم.

ای خُنک آن را که ذات خود شناخت
اندر امنِ سرمدی قصری بساخت

-مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۳۳۴۱
-خُنک: خوشا

خوشا به حال کسی که ذات خود را شناخت و با فضاگشایی و تسلیم، مرکزش را عدم کرد و در اثر تکرار مرکز عدم و کار روی خود، قصری برای خود ساخت یعنی در این لحظه ابدی ساکن شده و به بی‌نهایت و ابدیت خدا زنده شد.

کودکی گرید پی جوز و مویز
پیش عاقل باشد آن بس سهل چیز

-مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۳۳۴۲
-جوز: گردو

به عنوان مثال بچه‌ها برای کشمش و گردو یعنی چیزهای بی ارزش گریه می‌کنند؛ در حالی که آن‌ها برای بزرگ‌سالان، چیزهای عادی و پیش‌پاافتاده‌ای است. به عبارت دیگر انسان‌های همانیده مانند کودکان برای همانیدگی‌های شان ناراحت هستند؛ در حالی که انسان‌هایی که مرکزشان را عدم کرده و به خرد زندگی زنده شده‌اند، هیچ اهمیتی برای، جوز و مویز، همانیدگی‌ها قائل نیستند.

پیش دل، جُوز و مویز آمد جسد
طفل کی در دانش مردان رسد؟

-مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۳۳۴۳

پیش اهل دل، انسان‌های زنده‌شده به خدا همانیدگی‌ها از جنس جسم بوده و مانند گردو و کشمش فاقد اهمیت است، اما طفل، من‌ذهنی که از طریق همانیدگی‌ها می‌بیند، دانش و قوه تمییزش به خرد انسان‌های زنده‌شده به خدا نمی‌رسد؛ بنابراین همانیدگی‌هایش را مهم می‌داند و آن‌ها را حفظ می‌کند.

-با تشکر: سمیه



خانم فرزانه از کرج



با سلام و عرض ادب خدمت پدر معنوی و مهربانم آقای شهبازی و همهی دوستان و یاران گنج حضور، خدا قوت، فرزانه هستم از کرج.

برنامه ۸۷۱، غزل شماره ۳۰۱۳

یار در آخر زمان کرد طرب سازی
باطن او جدِ جد، ظاهر او بازی

جمله عشاق را، یار بدین علم گشت
تا نکند هان و هان، جهل تو طنازی

در حرکت باش از آنک، آب روان نفسرد
کز حرکت یافت عشق، سرِ سر اندازی

موضوع برنامه بی‌زمانی است، نه گذشته و نه آینده، ساکن بودن در این لحظه ابدی که از جنس زندگی است، از جنس ابدیت و بی‌نهایت خدا، افول نمی‌کند، زنده‌ابدیست، اگر چه در این جهان فرمی دارد که در آن ساکن است اما این فقط ظاهر امر است و فرم ما افل است، باطن و حقیقت وجودی ما که خدائیت ماست جاودان است.

این جهان فرم، بازی است و ما بازیگران آن هستیم که باید افل بودن فرم را شناسایی کنیم و اینکه آنچه باقی است بعد هوشیاری نظر در ماست.

پس بازی در این میدان دنیا را جدی نگیریم، نقشه‌ایمان را اصل و جدی نگیریم زیرا اصل، خود خدا و زندگی است و ما به‌عنوان امتداد خدا هم دارای این ویژگی جاودانگی و نامیرایی هستیم.

من ذهنی با روباه بازی مدام در حال فریب ماست و دور کردن ما از راه معنویت و یکی شدن با زندگی است، پس با ناظر بودن بر ذهن و فضاگشایی خود را از دام من‌ذهنی، چون شیر جنگنده، رها کنیم؛ البته نه با ستیزه و مقاومت بلکه هر لحظه با فضاگشایی و موازی بودن با اتفاق، دست من‌ذهنی را رو کنیم و اجازه ندهیم که با مانع‌بینی و مسئله‌سازی سد راه زنده شدن به زندگی در ما شود. در راه معنویت تند و تیز باشیم، چون آب، روان و گرم باشیم تا از یخ زدن در من‌ذهنی در امان باشیم. فضاگشایی و آوردن عدم به مرکز یعنی همان باطن و طرب و شادی زندگی که بی‌زمان و بی‌فرم است و وحدت ماست با زندگی.

ذهن مثل شب تاریک و تلخ است، شادی را نمی‌شناسد، جز درد و فضا‌بندی حاصلی ندارد، این زمان روان‌شناختی عمر که به پایان برسد، فرو می‌ریزد. ذات و باطن و حقیقت ماست که باقی است و جاودان؛ پس بکوشیم تا در این تن خاکی هستیم به زندگی زنده شویم و به پیمانی که با زندگی بستیم، وفا کنیم. خداوند هر لحظه با جذب و عنایتش و با کن‌فکان، می‌خواهد این طرب و شادی را در جان ما از زیر مردگی من‌ذهنی بیرون بکشد؛ یعنی در ما به خودش زنده شود و به کائنات ارتعاش کند.

مرده شو تا مخرج الحی الصمد
زنده یی زین مرده بیرون آورد

—مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۵۵۱

بمیر به من ذهنی تا خدا قدم در مرکزت بگذارد و هوشیاری بر هوشیاری منطبق شود.

ای خنک آن جان پاک، کز سر میدان خاک
گیرد زین قلبگاه، قالب پردازیی

شادباش بر جانی که از من ذهنی عاریتی و متقلب، رها شود و بمیرد و زنده شود به زندگی، سراسر شادی شود و این شادی را به جهان هستی ارتعاش کند.

ای دهنده‌ی قوت و تمکین و ثبات
خلق را (فرزانه) زین بی ثباتی ده نجات

-مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۱۱۹۷

در پناه ایزد منان شاد باشید.

-فرزانه از کرج



با سپاس از بینندگان گنج حضور بابت ارسال پیغام‌های معنوی خود

